نقد استظهار علامه‌ی مجلسی رحمه الله

خُب، اگر اینطور معنا کنیم با عبارت جور در می‌آید؟ خدای متعال جنس ندارد، «فتعادله الاجناس»؟! یا «فتعادله الافراد المشترکة معه فی ذلک الجنس»؟!

شاگرد: اشکال شما به اولی است یا دومی است؟

استاد: ایشان فرمودند: «أی ذا جنس».

شاگرد: دو اشکال به ایشان وارد نیست، یک اشکال وارد است. اگر این طرف «ذا جنس» شد، آن طرف هم «ذووا الجنس» می‌شود.

استاد: می‌خواهم همین را عرض کنم. می‌خواهم بگویم اگر به این صورت معنا کنیم، نباید حضرت علیه السلام «جنس» را «اجناس» بگویند. «لیس بجنس» یعنی «لیس فردًا مندرجًا تحت جنس فیعادله ذووا الجنس». یعنی اگر همه‌ی افراد انسان یا حیوان، تحت حیوان به‌عنوان جنس هستند، پس معادل هم هستند. یعنی همه، حیوان هستند. نه اینکه «فتعادله الاجناس». معادله می‌کند با آنچه که جسم نامی است، ولو حیوان نیست. این مبعدی است برای اینکه «ذا جنس» معنا کنیم. بگوییم جنس یعنی ذا جنس.

شاگرد: یک فرد از جنس نیست، تا با افراد صاحب جنس دیگر یکی باشند.

استاد: بله؛ دنباله‌اش یک «أو» برای حرف شما می‌آورند. «فيكون ممكنًا معادلًا لسائر الممكنات الداخلة تحت جنسه أو أجناسها»؛ یا اجناس خودشان.

شاگرد: مقصود از عبارت دومی می‌شود.

استاد: مقصود باید همین باشد. یعنی اشکالی که عرض می‌کنم، درفرض اول ایشان می‌آید. «أو» رفع اشکال می‌کند. اگر «أو» را آوردید، این اشکال وارد نیست. اگر «أو» را نیاوردید، اشکال باقی می‌ماند. یعنی می‌فرمایند: لیس بذا جنس فیکون معادلًا لسائر الممکنات الداخلة تحت جنس خود خدای متعال. خدای متعال، جنس دارد. معادل می‌شود با افرادی که در این جنس مشترک هستند. آن وقت می‌توانیم، بگوییم «فتعادله الاجناس»؟! در اینجا دیگر اجناس معنا ندارد؛ وقتی جمع بسته می‌شود، درست خلاف مقصود می‌شود. پس از اینکه حضرت علیه السلام جمع آورده‌اند، معلوم می‌شود اگر «ذا جنس معنا» کنیم، به آن «أو» نیاز داریم. بدون «أو» آن کلمه‌ی «الاجناس» سر نمی‌رسد. «ذووا جنس» اگر بود، بهتر بود. «لیس بجنس» یعنی «لیس فردًا من جنس فتعادله ذووا الجنس»؛ یعنی آن افرادی که همین جنس را دارند، با هم معادل می‌شوند.

شاگرد: کلمه‌ی «الاجناس» مبعد اصل این احتمال نیست؟ یعنی می‌خواهند، بگویند فرد نیست که با فرد مشابهت داشته باشد. دیگر لازم نیست الاجناس بیاورند. لذا باید می‌فرمودند: «لیس بجنس فتعادله الجنس». کلمه‌ی «اجناس» راهنمایی می‌کند که اصلًا در این زمینه‌ها

نیست.

استاد: بله؛ مقدماتش آن هفته بحث شد.

شاگرد: موی‌ِّدی برای فرمایش آن هفته شما است.

استاد: بله؛ فضای بسیاری مهمی باز می‌کند. [درباره‌ی] چیزهایی که در کلاس، با همین ضوابط «ازجنس» می‌گوییم، حضرت علیه السلام، فضای جدیدی را باز می‌کنند. حضرت علیه السلام، می‌فرمایند ما سه مرتبه عالم داریم: جنس، شبح، شیء. شیء فیزیکی، شبح تجرد مثالی و جنس وقق تجرد مثالی. خدای متعال، هیچکدام از اینها نیست. به خلاف اینکه بگوییم خداوند متعال، جنس ندارد تا با افراد دیگر معادل شود. احتمال دیگری که ذیل فرمایش ایشان به ذهنم آمد این بود: اگر «جنس» را «از جنس» بگوییم، پس دیگر «و لا کاالشیء فتقع علیه الصفات»، تکرار می‌شود. «لیس بجنس»؛ یعنی لیس فردًا من جنس فتعادله افرادی که در این جنس شریک هستند. آنجا می‌فرمایند: «ولا کاالشیء فتقع علیه الصفات». تفاوتی نمی‌کند. یعنی خدای متعال یک صفاتی دارد که با اشیاء دیگر مشترک می‌شوند. یک نحو عطف خاص به عام است، یا تفنن در عبارت است.

شاگرد: اولی می‌تواند معادله‌ی در فردیت باشد، دومی نظر به این داشته باشد که افراد صفات دارند.

استاد: مقصود شما این است که مراد حضرت علیه السلام، اشتراک در صفت نیست. وقوع صفت، مقصود حضرت علیه السلام است. حضرت علیه السلام نفرمودند «و لا کاالشیاء فتشترک معها فی الصفات»، بلکه فرمودند: «فتقع علی الصفات». موصوف به صفاتی شوند، در حالی که از او، نفی الصفات می‌شود.

شاگرد: در این صورت، کامالًا مطلب می‌شود.

استاد: بله؛ علی أیّ حال، اگر «تقع علیه الصفات» را به‌معنای اشتراک بگیریم، اشیاء در صفاتی با هم مشترک هستند، چرا؟؛ چون ریخت صفت کلی است. ریخت صفت کلی است و ما به الاشتراک جزئیات می‌شود. اگر آن باشد، دوباره همان «لیس جنس» می‌شود.

بازبینی #2
ایجاد شده 20 سپتامبر 2024 11:33:55 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2025 14:54:42 توسط ... .